

آرایه‌های تناسبی در قرآن کریم

قسمت پنجم از سلسله مقالات «بدیع در آینه قرآن»

حسن خرقانی

گاه، عناصری آوایی و معنایی در سخن یافت می‌شود که سبب زیبایی و جذابیّت آن می‌شود. این عناصر، به حدّ کامل خود، در قرآن کریم وجود داشته و جزئی است از آنچه این کلام معجز را بی‌مانند و متمایز از هر سخن دیگر ساخته است و همگان را مشتاق آن کرده است که به اسرار بلاغی اش دست یابند.

علم بدیع، برای شناخت ظرافتها و زیبایی‌های کلام الهی، پا به عرصه ظهور نهاد و در پرتو قرآن، راهش را به دیگر آثار نیز گشود.

در آنچه گذشت، یاد شد که صنایع بدیع، به دو قسم لفظی و معنوی تقسیم

می‌شود. در آرایه‌ها یا محسنات لفظی، بازگشت زیباسازی، به لفظ است و معنی نیز، پیرو آن، نیکو می‌شود و در آرایه‌ها یا محسنات معنوی، بازگشت زیباسازی، به معنی است و لفظ نیز، پیرو آن، نیکو می‌شود. سخن از آرایه‌های لفظی را به پایان بردیم؛ اینک، آن قسم از آرایه‌های ادبی که معنی، بازگشت دارد و به شکلی گویا در ارتباط با قرآن کریم می‌تواند مطرح شود، تقدیم می‌گردد.

در این بخش به بررسی محسناتی که موجب تناسب و همبستگی در کلام می‌شود می‌پردازیم:

طباق

طباق یا مطابقه که به آن، تضاد هم می‌گویند، در لغت به معنای منطبق بودن و موافق و مساوی بودن است و در اصل، از نهادن پا به جای دست در راه رفتن چهارپایان، گرفته شده است.

در تنزیل آمده است:

«أَلَمْ تَرَ أَيْدِيَهُمْ فِي السَّمَاوَاتِ طِبَاقًا»^۱ (آیا ننگریسته‌اید که خداوند، چگونه هفت آسمان بر فراز دیگری و منطبق با او خلق نموده است)

در بلاغت، به جمع میان دو معنای متضاد، طباق می‌گویند؛ یعنی، در سخن، میان چیزهایی که به گونه‌ای دارای تقابل هستند، جمع شود؛ خواه، این تقابل، حقیقی باشد، یا اعتباری و خواه، یکی از اقسام تقابل در منطق باشد، (تقابل تضاد، سلب و ایجاب، عدم و ملکه و تضایف) یا شبیه آن؛ مانند جمع میان مرگ و زندگی، سردی و گرمی، روز و شب، سفیدی و سیاهی، زشت و زیبا، نیک و بد، غم و شادی، تلخ و

شمیرین، دوست و دشمن، سست و سخت و مانند آن^۱. گرچه در طباق، میان معنی‌های به‌کاررفته، نوعی تضاد وجود دارد، اما تناسبی ایجاد می‌کند که بر زیبایی و لطافت سخن و روشنگری آن می‌افزاید؛ چه، همراه هر معنی، ضد آن در ذهن تداعی می‌شود و کاربرد معانی متضاد، تمام جوانب مطلب را آشکار می‌سازد. از این رو، میان معنای لغوی و اصطلاحی طباق، مناسبتی می‌توان یافت.

قرآن کریم، اسلوب طباق را فراوان و بدون تکلف، به کار می‌برد و آنجا که از طبایع حقایقی همچون ایمان و کفر، طاعات و معاصی، حسنات و سیئات، ظلمات و نور، نفع و ضرر، رشد و گمراهی، جنت و نار، سماء و ارض و حیا و موت، سخن می‌گوید، آرایه طباق، بطور طبیعی رخ می‌نماید و بیان‌کننده عرصه‌های مختلف معارف آن می‌باشد.

نمونه‌های قرآنی طباق

در آیاتی که یاد می‌شود، کلمات مشخص شده، دو به دو در تضاد و برابری با همند:
«و ما یستوی الأعمى والبصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الخور و ما یستوی الأحياء و لا الأموات إن الله یسمع من یشاء و ما أنت یشیع من فی القبور»^۲

۱. برای تضادهای زبان عربی، از نمونه‌های زیر می‌توانیم نام ببریم:
الغنى و الفقر، الحیاة و الموت، الدنيا و الآخرة، الثواب و العقاب، الخیر و الشر، الجنة و النار، السماء و الأرض، الصحة و المرض، العلم و الجهل، الشرق و الغرب، الصديق و العدو، الحاكم و المحكوم، الخالق و المخلوق، الوجود و العدم، الجمال و القبح، الايمان و الكفر، الحاضر و الغایب، الاعمى و البصیر، الظلمة و النور، الحق و المیتة، الحسنة و السیئة، الجود و البخل، الشجاعة و الجبن، الرضى و الغضب، التقى و الفجور، الصدق و الكذب و ... البته بهتر است تضایف را از قبیل مراعات نظیر بدانیم و نمونه‌هایی مانند خالق و مخلوق، علت و معلول و مانند آن را در آن قسم داخل سازیم.
۲. و نابینا و بینا یکسان نیستند. و نه تاریکیها و روشنائی. و نه سایه و گرمای آفتاب، و زندگان و مردگان برابر نیستند. خداست که می‌شنواند و تو شنونده در گور خفتگان نیستی. (فاطر / ۱۹-۲۲)

«قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ تُوتَى الْمَلِكِ مِنْ تَشَاءٍ وَ تَنْزِعِ الْمَلِكِ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَ تُذِلُّ مِنْ تَشَاءٍ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

«يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا»^۲

«ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۳

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَحْزَنُونَ»^۴

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^۵

«إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يَخْوَفُ أَوْلِيَائِهِ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۶

«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءُ»^۷

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ»^۸

۱. بگو خداوند، ای فرمانفرمای هستی، هر که را خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی بازستانی، و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی، همه خوبیها به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی. (آل عمران / ۲۶)
۲. می داند آنچه را که در زمین درآید و آنچه را که از آن برآید و آنچه را از آسمان فرود آید و آنچه را در آن بالا رود. (حدید / ۴)
۳. سپس تو را برخوردار از آبشخوری از امر دین ساختیم، پس از آن پیروی کن و از هوی و هوس نادانان پیروی مکن. (جاثیه / ۱۸)
۴. کسانی که اموالشان را در شب و روز، پنهانی و آشکارا می بخشند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه انده گین می شوند. (بقره / ۲۷۲)
۵. آنان که پیامهای الهی را می رسانند و از او پروا دارند و از هیچکس جز خداوند پروا ندارند. (احزاب / ۳۹)
۶. در واقع آن شیطان است که دوستانش را می ترساند، پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید. (آل عمران / ۱۷۵)
۷. و خدا آنچه را که پنهان می دارید و آنچه را که آشکار می سازید می داند. و کسانی را که جز خدا می خوانند، چیزی نمی آفرینند در حالی که خود آفریده می شوند. مردگانند نه زندگان. (نحل / ۱۹-۲۱)
۸. با مردم پنهانکاری می کند ولی نمی تواند چیزی را از خداوند پنهان بدارند. (نساء / ۱۰۸)

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ»^۱
«فَلَا أَقْسَمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ»^۲
«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»^۳

نمونه‌هایی از ادب فارسی

گفتی به غم بنشین، یا از سرجان برخیز فرمان برمت جانا، بنشینم و برخیزم
«سعدی»

بر غم پنهان، اگر خواهی گواهی آشکار اشک سرخم را روان بنگر تو بر رخسار زرد
کاروان عشق، در دریای او رفت و ترفت جان صدها کاروان در این تمنّا هست و نیست
«امام خمینی علیه السلام»

اگر در سخن، دو واژه ناساز که از نظر منطق، جمع میانشان ممکن نباشد، به کار
رود، ترکیبی متناقض نما ایجاد می‌شود که «تناقض»، «ناسازی هنری» و یا
«پارادوکس» نام دارد. ابیات زیر این‌گونه است:

هرگز، وجود حاضر غایب، شنیده‌ای من، در میان جمع و دلم، جای دیگر است
چنین یاد، دارم ز مردان راه فقیران منعم، گدایان شاه
«سعدی»

تو مپندار که از جور تو نالد حافظ من از آن روز که در دام توام، آزادم
«حافظ»

رزق ما آید به پای میهمان، از خان غیب میزبان ماست، هر کس می‌شود میهمان ما
«صائب»

زیبایی این نوع، در آن است که ترکیب سخن، به گونه‌ای است که تناقض،

۱. بگو پلید و پاک برابر نیستند و لو اینکه فراوانی پلید تو را به شگفتی اندازد. (مائده / ۱۰۰)

۲. پس سوگند می‌خورم به آنچه می‌بینید و به آنچه نمی‌بینید. (حاقه / ۳۸-۳۹)

۳. برای زنان حقی است همانند آنچه بر ایشان است به شایستگی. (بقره / ۲۲۸)

امری پذیرفتنی جلوه می‌کند و ناسازی منطقی آن، نمی‌تواند از قدرت اقناع ذهنی و زیبایی آن بکاهد.

آیه کریمه «و لکم فی القصاص حیاة» را که در آن، میان مرگ و زندگی، جمع شده است، می‌توان از این نوع شمرد.

مقابله

مقابله، آن است که دو یا چند معنای سازگار، یاد شود و سپس آنچه در برابر آنهاست، به ترتیب آورده شود.^۱ در مقابله، ممکن است دو، سه، چهار یا پنج معنی و حتی بیشتر از آن، در برابر هم قرار گیرد و به گفته شیخ صفی‌الدین حلّی، هر چه تعداد بیشتر باشد، بلیغ تر است.

نمونه‌های قرآنی مقابله

مقابله دو به دو:

«فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً جِزَاءَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲

۱. برخی، مقابله را نوعی مستقل و برخی، داخل در طباق دانسته‌اند. ابن ابی‌الاصبع، دو فرق برای مقابله و طباق یاد می‌کند:

۱. طباق، فقط میان اضداد است، اما مقابله، میان اضداد و غیر آن صورت می‌پذیرد.

۲. طباق، با دو ضد و مقابله با بیش از آن تشکیل می‌شود. (رک: بدیع القرآن، ترجمه سیدعلی

میرلوحی، ص ۱۳۴)

مؤلف متهاج البراعة، به این دو وجه اشکال کرده و این‌گونه نظر می‌دهد که اگر یک لفظ یا بیشتر و سپس، آنچه در مقابل آن است آورده شود، فقط طباق نام دارد و اگر دو لفظ یا بیشتر و سپس آنچه در برابر آن است آورده شود، هم می‌توان آن را طباق نامید و هم مقابله. (رک: میرزا حبیب‌الله خوبی، متهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۲۱-۱۲۲)

۲. پس کم بخندند و فراوان بگریند که کیفر آنچه است که به دست آورده‌اند. (توبه/ ۸۲)

«و عسى أن تكفروا شيئاً و هو خيرٌ لكم و عسى أن تُحبوا شيئاً و هو شرٌ لكم و الله يعلم و أنتم لا تعلمون»^۱

علاوه بر مقابله‌هایی که مشخص شده، میان «يعلم» با «لا تعلمون» نیز طباق وجود دارد.

«يا أيها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه أذلة على المؤمنين أَعزَّة على الكافرين»^۲

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ و الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ و يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ و يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ و يَحْظُمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»^۳

دو گروه مقابله در این آیه وجود دارد: «نهی» در برابر «امر» و «منکر» در برابر «معروف» و در گروه دیگر «حرام» در برابر «حلال» و «خبائث» در برابر «طبیات» که اگر «لهم» و «علیهم» را نیز به حساب آوریم، در گروه دوم، مقابله سه به سه می‌شود.

«و إن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا و إن يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»^۴

«إِن تَمَسَّسْتُمْ حَسَنَةً تَسَّوْهُمُ و إن تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا»^۵

«و مِن أَهْلِ الْكِتَابِ مَن إن تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ و منهم مَن إن تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ

۱. و چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید و آن به سود شما باشد، و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید و آن به زیان شما باشد، و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید. (بقره / ۲۱۶)

۲. ای مؤمنان! هر کس از شما از دینش برگردد، (بداند که) خداوند به زودی قومی به عرصه می‌آورد که دوستشان می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند، اینان با مؤمنان مهربان و فروتن و با کافران سختگیرند. (مائده / ۵۴)

۳. کسانی که از فرستاده و پیامبر امی پیروی می‌کنند که نام او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. همو که آنان را به نیکی فرمان می‌دهد و از ناشایستی باز می‌دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را حرام می‌گرداند. (اعراف / ۱۵۷)

۴. و اگر راه رستگاری را ببینند آن را در پیش نمی‌گیرند و اگر گمراهی را ببینند آن را در پیش می‌گیرند. (اعراف / ۱۴۶)

۵. اگر به شما خیری برسد ایشان را اندوهگین کند و اگر به شما بدی و ناخوشی رسد، از آن شاد می‌شوند. (انعام / ۱۲۰)

إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا»^۱

«قنطار» مالی هنگفت است و در برابر یک «دینار» قرار دارد.

مقابله سه به سه:

« وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ »^۲
«يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا»^۳
«و شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَّقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ ذُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۴

مقابله چهار به چهار:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْتِرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ آيَاتِهِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ»^۵
«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَىٰ وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَىٰ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَىٰ»^۶

۱. و از اهل کتاب کسی هست که اگر مال فراوانی به او امانت دهی، به تو بازخواهد داد، و هم از ایشان کسی هست که اگر دیناری به او امانت دهی به تو باز نخواهد داد، مگر آنکه پیوسته بر سرش ایستاده باشی. (انعام / ۷۵)

۲. در نیکی و پارسایی همدستی کنید و در گناه و ستمکاری دستیار هم نشوید. (مائده / ۲)

۳. نزدیک است که برق، چشمانشان را برباید، هر گاه که بر آنان روشنی بخشد، در آن گام زنند و چون راهشان را تاریک کند بایستند. (بقره / ۲۰)

۴. و شاهدی از کسان زن شهادت داد که اگر پیراهن او از جلو دریده شده، زن راست می‌گوید و مرد دروغ‌گوست و اگر پیراهنش از پشت دریده شده، زن دروغ می‌گوید و مرد راست‌گوست. (یوسف / ۲۶-۲۷)
۵. به راستی خداوند به عدل و احسان و ادای حق خویشاوندان فرمان می‌دهد، و از ناشایستگی و کار ناپسند و ستم باز می‌دارد. (نحل / ۹۰)

۶. اما آنکه بخشید و پروا داشت و جزای نیک را تصدیق کرد ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم و اما آنکه بخل ورزید و خود را بی‌نیاز دید و پاداش نیک را انکار کرد، بزودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم. (لیل / ۵-۱۰)

نمونه‌هایی از ادب فارسی

عمری گذشت در غم هجران روی دوست
مرغم، درون آتش و ماهی، برون آب
وعدۀ دیدار نزدیک است یاران مژده باد
روز وصلش می‌رسد ایام هجران می‌رود
«امام خمینی علیه السلام»

مراعات نظیر

دانشمندان بلاغت، مراعات نظیر^۱ را این‌گونه تعریف کرده‌اند که شاعر یا نثرپرداز، در سخن خویش، میان امور متناسب و همبسته، جمع کند.

همبستگی واژه‌ها، کاربرد معانی مرتبط و نزدیک به هم و سازگاری الفاظ و معانی، امری اساسی در هر سخن است و ارزش ادبی و کلام به آن بستگی دارد. اگر شخصی در گفتار خود میان افکار و امور بی‌ربط جمع کند و الفاظ را مناسب به کار نبرد و آغاز و پایان سخنش فهمیده نشود، در نظر دیگران فردی پراکنده‌گو، بی‌تمرکز و ناتوان از بیان مقصود جلوه می‌کند.

از این رو این صنعت اهمیت بسزایی داشته و در ادبیات، کاربرد فراوان دارد و از نقاطی است که شعرا مورد نقد واقع می‌شوند و توانشان در این زمینه ارزیابی می‌شود.^۲

مراعات نظیر، سبب تداعی معانی و تکاپوی ذهن در جستجوی همزاد می‌گردد.

۱. مراعات نظیر، دارای اسامی دیگری مانند: تناسب، توافق، توفیق، اشتلاف و تلیق نیز می‌باشد.
۲. برای نمونه‌هایی از این نقدها رک: بکری شیخ امین، *البلاغة العربیة فی ثوبها الجدید*، علم بدیع، ص ۶۵ به بعد

همان‌گونه که مؤلف *انوار الربیع*^۱ نوشته است، بهتر است مراعات نظیر در سه محور: ائتلاف لفظ با معنی، ائتلاف لفظ با لفظ و ائتلاف معنی با معنی، مورد بررسی قرار گیرد. گرچه صاحبان بدیع، هر یک از این اقسام را نوعی جداگانه قرار داده‌اند. از این رو، بحث را در محورهای یادشده پی می‌گیریم و صرف‌نظر از اختلاف میان کتب بدیعی، در هر مورد، نمونه‌هایی را که مناسب با عنوان مذکور باشد، بیان می‌کنیم:

۱) همبستگی لفظ با معنی

همبستگی یا ائتلاف لفظ و معنی، آن است که الفاظ، مناسب و شایسته معنای موردنظر باشد. هنگامی که معنی، بلند و سترگ باشد، واژه وضع شده و به کار رفته برای او ستر و زمانی که معنی، ظریف و رقیق است، لفظ نیز روان و رقیق باشد. در مقام احترام و تکریم، الفاظ زیبا و نیکو و در مقام ترساندن و تهدید، کلمات سهمگین گفته شود؛ به گونه‌ای که لفظ و معنی، در رساندن مقصود، بر هم پیشی جسته و یکی بر گوش و دیگری بر دل فرود آید.

در وضع واژه‌ها برای مفاهیم، این مسأله در بسیاری موارد، نمود دارد و می‌توان میان لفظ و معنی مناسبی تصور کرد. آنچه هنر نویسند یا گوینده محسوب می‌شود، انتخاب واژه‌هایی است که با مضامین موردنظر، سازگاری و تناسب داشته باشد.

قرآن کریم، در این زمینه، بلاغت را به اوج خود رسانیده است و به گفته برخی پژوهندگان: «همبستگی الفاظ با معانی، ویژگی تمامی قرآن است»^۲

برای نمونه، هنگامی که در سوره‌های مکی، سخن از قیامت و عذابهای آن

۱. صدرالدین بن معصوم مدنی، *انوار الربیع فی انواع البدیع*، ج ۳، ص ۱۱۹
 ۲. عبدالعظیم المطعنی، *خصائص التعمیر القرآن و سماته البلاغیة*، ج ۲، ص ۴۴۵

است، الفاظ به کار رفته، خشن بوده، طنین سختی بر شنوایی و تأثیر عمیقی در روان انسان دارد که متناسب با صورت ترسناک عذاب است؛ مثل، «الصاخّة»^۱ (صدای مهیب)؛ «الطامة»^۲ (حادثه برتر و غالب)؛ «القارعة»^۳ (کوبنده)؛ «الحاقّة»^۴ (حادثه رخ‌دهنده و حتمی)؛ «الغاشية»^۵ (مصیبت فراگیر) که در توصیف قیامتند. اگر صاخّه را که معنایش، صدای مهیب و گوش خراش است، در نظر بیاوریم، خواهیم یافت که چگونه ترکیب صوتی آن - همساز با معنایش - مانند ابزار نوک تیز است که می‌خواهد پرده گوش را بردرد.

زمانی که در توصیف قیامت، می‌خوانیم:

«... و یخافون یوماً کان شرّه مستطیراً»^۶؛ «إنا نخاف من ربنا یوماً عبوساً قمطیراً»^۷ در آوای واژه‌های «مستطیراً» و «عبوساً قمطیراً» حالت دهشت‌زای قیامت مجسم می‌شود.

از آن سو، زمانی که سخن از بهشت و نعمتهای آن است، کلمات، لطیف و دلربا و ساختار کلام، نرم است؛ مانند:

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأُرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ فِي وَجْهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتومٍ خِتَامُهُ مِسْكَ»^۸؛ «... وَ ضَرِبْتُ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَ الْمَسْكِنَةَ...»^۹

در خبر دادن از یهود و خواری آنان، به سبب اعمال زشتشان، تعبیر «ضربت» آمده است که احاطه و همراهی ذلت و پستی را می‌فهماند و اشاره به اثر دردناک این

۱. نازعات / ۳۴

۲. قارعه / ۱

۳. غاشیه / ۱

۴. غاشیه / ۱

۵. غاشیه / ۱

۶. و از روزی که شرش دامن‌گستر است، بیم دارند. (انسان / ۷)

۷. ما از پروردگاران در روزی که دژم و دشوار است، می‌ترسیم. (انسان / ۱۰)

۸. بی‌گمان نیکان در ناز و نعمت بهشتی‌اند، بر فراز تختها می‌نگرند، در چهره‌هایشان خرمی ناز و نعمت را در می‌یابند، از شرابی مهر شده نوشانیده شوند که مهر آن مشک است. (مطففین / ۲۲-۲۶)

۹. بقره / ۶۱

خواری در نفس آنان دارد.

گاه، معنی، غرابت و دوری داشته و هماهنگ با معنی واژه‌های دور و کم استعمال به کار رفته است؛ مانند:

«كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»^۱

«قسوره» که به معنای شکارچی یا شیر است، از آن دو کم کاربردتر است که مناسب با غرابت گریز عاصیان، از دعوت به هدایت و تذکره الهی است.

«طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ»^۲

میوه‌های شگفت دهشت‌زای درخت زقوم، در قالب تشبیهی وهم‌انگیز و دور از ذهن ترسیم شده است.

«تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى»^۳

بخش‌کردنی که در آن، مؤنثها از آن خداوند و مذکرها برای کافران باشد، قسمت عجیبی است؛ بنابراین، با کلمه «ضیزی» که کاربرد آن نیز، در لغت عرب شگفت و نادر است، بیان شده است.

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»^۴

با موسیقی آوایی خود، لرزش زمین و رژه ملائکه را نمایش می‌دهد.
«وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ»^۵

در آن حالت تأخیر و درنگ، ترسیم شده است؛ به گونه‌ای که زیان، باکندی، به نهایت کلام می‌رسد و همین‌گونه در «أَتْلُزُّكُمْ هَا وَهَاتَا لِإِذَا جَاءَ إِكْرَاهٌ وَجِئُوا بِالْأَعْقَابِ»^۶ جو اکراه و در

۱. گویی درازگوشانی رمیده‌اند که از شیر گریخته‌اند. (مدثر / ۵۰-۵۱)

۲. شکوفه‌های آن مانند سرهای شیاطین است. (صافات / ۶۵)

۳. در این صورت این تقسیمی ناعادلانه است. (نجم / ۲۲)

۴. چنان نیست، آنگاه که زمین سخت در هم کوبیده شود و امر پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در

صف آیند. (فجر / ۲۱-۲۲) ۵. و از شما کسی هست که کندی می‌کند. (نساء / ۷۲)

۶. آیا ما شما را بدان وادار کنیم در حالی که آن را ناخوش دارید. (هود / ۲۸)

«و لو كنتَ فظاً غليظ القلب لآنْفَضُوا من حولك»^۱ تندخویی و سخت‌دل بودن، در آوای کلام، متبلور است.

«و لا تتركُوا إلى الذین ظلمُوا فتمسکُم النار»^۲

در این کلام خداوند چون میل و اعتماد به ظالم، پایبتر از مشارکت در ظلم است، عقوبتش هم کمتر از عقوبت ظالم است و به همین سبب، با لفظ «مس» آمده است که پایبتر از سوختن و افتادن در آتش است.

«لها ما کسبت و علیها ما کتسبت»^۳

در جانب «سینة» تعبیر به «اکتسبت» شده است که اشاره به سنگینی آن دارد. «فکبکبوا فیها»^۴ از «کبوا»؛ «و هم یصطرخون»^۵ از «یصرخون»؛ «أخذ عزیر مقتدر»^۶ از «قادر»؛ «و اضطر»^۷ از «اصبر»؛ بلیغ‌تر است و نشان‌دهنده شدت افکنده شدن در آتش، فریاد بیش از حد، زیادی قدرت و تأکید بر صبر است.^۸

موارد اخیر را می‌توان، مصادیق قاعده «زیادة المبانی تستدعی زیادة المعانی»^۹ دانست؛ یعنی، افزایش ساختمان کلمه خواهان افزون بودن معنی است. حکمت وضع، آن‌گونه اقتضا می‌کند که با هرگونه تغییر در ساختمان یا حرکات کلمه، معنی نیز تغییری داشته باشد؛ مانند «ضبر» و «أضبر» که اولی به معنای زیان رساندن است - خواه با قصد باشد یا بدون قصد - اما دومی، زیان رساندن عمدی است و اگر به

۱. اگر درشتخوی سخت‌دل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. (آل عمران / ۱۵۹)

۲. به ستم‌پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید. (هود / ۱۱۳)

۳. هر کس هر چه نیکی کند، به سود او و هر چه بدی کند، به زیان اوست. (بقره / ۲۸۶)

۴. پس در آن (جهنم) افکنده می‌شوند. (شعرا / ۹۴)

۵. و آنان فریاد برمی‌آورند. (فاطر / ۳۷) ۶. گرفتن سرسختی توانا. (قمر / ۴۲)

۷. مریم / ۶۵

۸. برای نمونه‌های این بحث رک: سیوطی، الاتقان، ج ۳، صص ۲۹۹-۳۰۱؛ محمدهادی معرفت، التمهید،

ج ۵، صص ۲۲۲-۲۲۸؛ بکری شیخ امین، البلاغة العربية، علم البديع، صص ۶۹-۷۲؛ عبدالمعظم مطعنی،

خصائص التعمیر القرآنی و سماته البلاغیة، ج ۲، صص ۴۴۴-۴۴۸

۹. التمهید، ج ۵، ص ۴۴

همان معنای گذشته باشد، آن که حروف بیشتری دارد، معنایش را با مبالغه و تأکید می‌رساند.

از این قبیل است، تفاوت میان «سقی» و «أسقی»؛ «أسقی» برای آب‌دادنی به کار می‌رود که همراه با زحمت و تلاش باشد. از این رو، خداوند متعال، درباره نوشیدنیهای بهشت که بی‌هیچ مشقّتی از جانب بهشتیان در اختیار آنان قرار می‌گیرد، فرموده است: «و سقاھم رُبھم شراباً طهوراً»^۱ و درباره نوشیدنی دنیا که تهیه آن برای مردم، خالی از زحمت نیست، فرموده است: «و أسقیناکم ماءً أقراتاً»^۲ آرایه «صدامعنایی» از این‌گونه است و در آن کلماتی آورده می‌شود که لفظ و صدایشان شنونده را به منبع صوت دلالت می‌کند؛ مانند: اسماء اصوات.

در دو بیت زیر، ترادف «خ»ها، صدای خش خش خم شدن کمان و برگهای خشک پاییزی را به ذهن می‌آورد:

ستون کرد چپ را و خم کرد راست	خروش از خم چرخ چاچی بخاست
خیزید و خز آرید که هنگام خزان است	باد خنک از جانب خوارزم وزان است ^۳

۲. همبستگی لفظ با لفظ

شاید هر معنایی را بتوان با چند واژه بیان کرد، اما هنرگوینده یا نویسنده آن است که الفاظی را بیابد که با قبل و بعد خود سازگار باشد؛ این سازگاری می‌تواند از نظر میزان کاربرد، تخصصی یا عامیانه بودن واژه، نظام‌آوایی و مانند آن باشد.

در قول خدای تعالی «الشمس و القمر بحسبان و النجم و الشجر یسجدان»^۴، برای گیاه، از لفظ «نجم» - که دارای دو معنای ستاره و بوته است - استفاده شده است تا با «شمس» و «قمر» سازگار باشد.

۱. و پروردگارشان به آنان شرابی پاکیزه نوشاند. (انسان / ۲۱)

۲. و به شما آبی گوارا نوشاندیم. (مرسلات / ۲۷) ۳. سیروس شمسپا، نگاهی تازه به بدیع، ص ۹۵

۴. خورشید و ماه، حسابی معین دارند و گیاه و درخت سجده می‌کنند. (رحمن / ۶)

در آیه «قالوا تالله تفتؤ تذكرو يوسف حتى تكون حرضاً او تكون من الهالكين»^۱ از کم استعمال‌ترین واژه‌های قسم که «تالله» باشد، استفاده شده است؛ زیرا، «تفتأ» - فعل مجاور آن - نادرترین «افعال ناقصه» است و پس از آن نیز «حرض» آمده است که در میان واژه‌هایی که به معنای در آستانه نابودی قرار گرفتن می‌باشند، کم‌استعمال است و از سوی دیگر، در «و أقسموا بالله جهداً ایمانهم»^۲ تمام واژه‌ها، همخوان با یکدیگر و پرکاربردند.

محسنات لفظی جناس و سجع را نیز می‌توان از مصادیق این بحث دانست که چگونه واژه‌هایی اختیار می‌شود که در آهنگ لفظی مناسب با دیگر واژه‌هاست.

۳. همبستگی معنی با معنی

در این نوع، کلمات به کار رفته، از نظر معنی با یکدیگر تناسب و ارتباط دارند؛ بدین‌گونه که همه، داخل در یک مجموعه هستند که از جهت جنس، نوع، زمان، مکان، همراهی و ... در یک راستا قرار دارند. در نگاشته‌های علم بدیع، مراعات نظیر، معمولاً به این قسم اطلاق می‌شود. نمونه‌هایی از کاربرد هنرمندانه این عنصر در قرآن کریم را پیش روی داریم:

«فاستعد بالله إنه هو السميع البصير»^۳ کتب علوم انسانی و شایعات علمی
سمع و بصر، از حواس مهم و نزدیک به هم هستند؛ از این رو، سمیع و بصیر، با هم متناسبند.

«ألهم أرجل یمشون بها أم لهم أید یمطشون بها أم لهم أعین یمصرون بها أم لهم أذان

۱. گفتند به خدا پیوسته یوسف را یاد می‌کند تا زار و نزار یا نایود شوی. (یوسف / ۸۵) «تفتأ» باید همراه با ادات نفی باشد و در اینجا لای نفی حذف شده است.

۲. و با سوگندهای سخت به خدا قسم خوردند. (نور / ۵۳)

۳. به خدا پناه بر زیرا او خود شنوای بیناست. (غافر / ۵۶)

یسمعون بها»^۱

در این آیه چهار عضو بدن: پا، دست، چشم و گوش که دو به دو نیز تناسب ویژه‌ای دارند، همراه با مورد کاربرد آنها، به کار رفته است.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالتَّوْبَةَ»^۲

کتاب، حکم و توبت از یک دسته‌اند:

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالتَّجْوِجَ مَسْحَرَاتٍ بَامرِهِ»^۳

میان شب، روز، خورشید، ماه و ستارگان، همبستگی وجود دارد.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ

ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمِ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ»^۴

در این آیه کریمه، چگونگی انتقال از خانه به پوست دامها که از آن، خانه‌های سبک و قابل استفاده در سفر و حضر می‌سازند و تناسب میان پشم، کرک، مو، پوست و وسایل زندگی و منزل، قابل توجه است.

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ

تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي

سَبِيلِهِ فَفَرِّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»^۵

گونه‌های مختلف خویشاوندی و ثروت، که موجب دل‌بستگی انسان و بازماندن

۱. آیا پاهایی دارند که با آن راه روند؟ یا دستانی دارند که با آن کاری انجام دهند؟ یا چشمانی دارند که با آن

بینند؟ یا گوشه‌هایی دارند که با آن بشنوند؟ (اعراف / ۱۹۵)

۲. آنان کسانی هستند که به ایشان کتاب، حکم و توبت دادیم. (انعام / ۸۹)

۳. و برای شما شب و روز و خورشید و ماه را رام کرد، و ستارگان به فرمان او رام شده‌اند. (نحل / ۱۲)

۴. خداوند برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامش پدید آورد و برای شما از پوستهای چهارپایان، خانه‌هایی

پدید آورد که در روز کوچ کردن و روز اقامتتان آن را سبکبار می‌یابید و از پشمها و کرکها و موهای آنها

اثاثیه و مایه بهره‌وری تا هنگامی معین پدید آورد. (نحل / ۸۰)

۵. بگو اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خاندانتان و اموالی که به دست آورده‌اید و

تجارتی که از کسادهای می‌ترسید و خانه‌هایی که خوش دارید، در نزد شما از خداوند و پیامبرش و جهاد

در راهش عزیزتر است، منتظر باشید تا خداوند فرمانش را به میان آورد. (توبه / ۲۴)

از جهاد در راه خدا می‌شود، در این آیه یاد شده است.
«لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ»^۱
«ملجأ»، «مغارة» و «مدخل» همه از یک گونه‌اند.
«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ»^۲
واژه‌های به کار رفته در این آیه مانند: اشتراء، ربح و تجارت، از مجموعه داد و ستد هستند و با یکدیگر تناسب دارند.
«فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ»^۳
همبستگی میان تسبیح و حمد، آسمان و زمین و زمانهای چهارگانه به کار رفته در این کلام خداوند سبحان، انسجام شگرفی به آن بخشیده است.

نمونه‌هایی از ادب فارسی

«شبی در بیابان مکه از بی‌خوابی، پای رفتنم نماند. سربنهادم و شتربان را گفتم دست از من بدار.»

هر کو نظری دارد با یار کمان ابرو
باید که سپر باشد پیش همه پیکانها

«سعدی»

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه‌نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

«حافظ»

۱. اگر پناهگاه یا نهانگاه یا گریزگاهی بیابند، شتابان به آن روی می‌آورند. (توبه / ۵۷)
۲. آنان کسانی هستند که گمراهی را به بهای رهایی خریدند و سودای آنان سودی نکرد و هدایت نیافتند. (بقره / ۱۶)
۳. پس منزّه است خداوند؛ آنگاه که به حصر در می‌آید و آنگاه که به بامداد درمی‌شوید و ستایش از آن اوست در آسمانها و زمین و شامگاهان و وقتی که به نیمروز می‌رسید. (روم / ۱۷-۱۸)

تناسب اطراف

تناسب اطراف که قسمی از مراعات نظیر است، آن است که کلام به چیزی پایان یابد که از نظر معنی مناسب با آغاز آن باشد؛ مانند آیه کریمه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»^۱ لطیف (دقیق و نافذ در اشیا) مناسب با درک نشدن با چشم و خبیر مناسب با درک کردن دیدگان است.

نمونه‌های دیگر:

«لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نَسَائِهِمْ تَرِيصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۲

قرآن کریم درباره کسانی که قسم خورده‌اند از همسرانشان دوری گزینند تا به آنان ضرر رسانیده باشند، می‌فرماید: اگر بازگشتند خداوند آمرزنده و مهربان است؛ یعنی، بازگشتشان پذیرفته است و در پی کارشان، عقاب نمی‌شوند و اگر تصمیم بر طلاق گرفتند، او شنوا و داناست؛ گفتگوها و طلاق‌ی را که پس از عزم بر طلاق انجام می‌گیرد، می‌شنود و به آن آگاه است. هرکدام از «غفور رحیم» و «سمیع علیم» در جایگاه مناسب خود قرار گرفته است و در غیر آن سزا نیست به کار رود.

«أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ. أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا نَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ»^۳

۱. دیدگان، او را درنیابند و او دیدگان را دریابد، و اوست لطیف آگاه. (انعام/ ۱۰۳)

۲. کسانی که سوگند می‌خورند که با زنانشان نزدیکی نکنند باید چهار ماه درنگ کنند، سپس اگر بازگشتند خداوند آمرزنده مهربان است. و اگر آهنگ طلاق کردند، خداوند شنونده داناست.

۳. آیا برایشان روشن نشده است که پیش از آن، چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم که آنان در سراهایشان راه

چون در آیه نخست، سخن از پندآموزی از گذشتگان بود که از راه شنیدن سرگذشتشان میسر است، «یسمعون» آورده شد و در آیه دوم، پندآموزی از پدیده‌های بیرونی است که از راه دیدن انجام می‌گیرد، پس «یبصرون» گفته شد.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهَ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ. قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهَ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٍ تُسْكِنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۱

آیه نخست، به «أفلاتسمعون» پایان یافت؛ چون سخن از شب ظلمانی جاودان است که در آن حس بینایی خموش است؛ اما، در آیه دیگر، سخن از روز است و با دیدن مناسبت دارد؛ از این رو، «أفلاتبصرون» آمد.

«وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا»^۲

از آن رو که سخن از ناکام گذاشتن کافران و پیروزی مسلمانان، توسط خداوند متعال است، آیه به دو صفت «قوی» و «عزیز» که مناسبت تمامی با ماقبل دارد پایان یافت.

بحث تناسب اطراف، با نام «تمکین»، یکی از اقسام چهارگانه فواصل آیات است.^۳

→ می‌روند، بی‌گمان در این مایه‌های عبرت است. آیا مگر نمی‌شنوند؟ آیا ننگریسته‌اند که ما باران را به سوی سرزمین بایر می‌رانیم و بر آن کشتزاری برمی‌آوریم که چهارپایانشان و خودشان از آن می‌خورند. مگر نمی‌بینند؟ (سجده / ۲۶-۲۷)

۱. بگو چه می‌پندارید اگر خدا تا روز رستاخیز، شب را بر شما پاینده گرداند؟ جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی می‌آورد؟ آیا نمی‌شنوید؟ بگو چه می‌پندارید اگر خدا تا روز قیامت روز را بر شما پاینده گرداند؟ جز خدا کدامین معبود برای شما شبی می‌آورد که در آن بیارامید؟ آیا نمی‌نگرید؟ (تقصص / ۷۱-۷۲)

۲. و خداوند کافران را در عین غیض و غضبشان بازگرداند که هیچ‌کامی نیافتند و خداوند در کارزار، مؤمنان را حمایت و کفایت کرد و خداوند توانای پیروزمند است. (احزاب / ۲۵)

۳. زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۷۹؛ التمهید، ج ۵، ص ۲۵۲؛ ابن ابی الاصبیح، بدیع القرآن، ترجمه سیدعلی

ارصاد

ارصاد، در لغت به معنای آماده‌سازی و نصب نگهبان و مراقب آمده است و در قرآن کریم، از مشتقات آن، «مِرصاد» و «مَرصد» (کمینگاه) و «رصد» (کمین‌کننده، نگهبان) به کار رفته است.

آرایهٔ ارصاد - که برخی به آن نام تسهیم داده‌اند - آن است که آغاز کلام، بر پایان آن دلالت کند؛ بدین‌گونه که اجزای جمله و بافت سخن، طوری ترتیب یافته باشد که اگر شخص با ذوقی، یک قسمت آن را بشنود - با دانستن قافیه و وزن - دریابد که قسمت بعد چیست.

پایه‌های ارصاد را کاربرد نیکوی آرایه‌هایی همچون طباق، مقابله، تردید، ردّ عجز بر صدر و مانند آن تشکیل می‌دهد. شاعر با این کار، شنونده را در نظم خویش، شریک و او را در سرودن قافیه، هم‌نوا می‌سازد و شاعران بزرگ، افتخار می‌کردند که آغاز بیتشان، بر پایان آن دلالت کند.

این‌گونه نیز گفته‌اند که «ارصاد و تسهیم - با توجه به ثنوریهای جدید ادبی - نمی‌تواند حسن شعر باشد. زیرا هرچه میزان پیش‌بینی الفاظ و معانی بعدی کمتر باشد شعر هنری‌تر است.»^۱

نمونه‌های قرآنی ارصاد

«وَ مَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^۲

هنگامی که سخن به «لقضی بینهم» برسد، شنونده با توجه به یادی که از

→ میرلوحی، ص ۲۳، (تحت عنوان مناسبت) ۱. سیروس شمیسا، نگاهی تازه به بدیع، ص ۹۱
 ۲. مردم جز امت واحده‌ای نبودند، سپس اختلاف پیدا کردند؟ و اگر وعدهٔ خداوند از پیش مقدر نگشته بود، بین آنان در آنچه اختلاف دارند داوری می‌شد. (یونس / ۱۹)

اختلاف شد و دانستن وزنِ فاصله، در می‌یابد که ادامهٔ آیه «فِیْمَا فِیْهِ یَخْتَلِفُونَ» است.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱

اگر در «وَلَكِنْ كَانُوا» وقف شود، شنونده درخواهد یافت که پایان آیه چیست.

«وَأَيَّةٌ لَهُمْ اللَّيْلُ تَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ»^۲

جمله پس از «فَإِذَا» از قبل آن استنباط می‌شود.

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»^۳

«أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ»^۴

انسجام و تناسب میان الفاظ و معانی این آیات به گونه‌ای است که شنونده،

جملهٔ پس از «أَمْ» را می‌تواند حدس بزند.

«هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ...»^۵ هنگامی که در این جا درنگ شود، روشن خواهد بود که

پس از آن «إِلَّا الْإِحْسَانِ» است. و همین‌گونه است در «ذَلِكَ جَزَائِنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ

تُجَازَىٰ إِلَّا الْكُفُورُ»^۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱. و خداوند نبود که به آنان ستم کرد، بلکه خود بر خویشان ستم کردند. (عنکبوت / ۴۰)
۲. و برای آنان شب پدیدۀ شگرفی است که روز را از آن جدا می‌سازیم، پس آنگاه در تاریکی فرو می‌روند. (یس / ۳۷)
۳. آیا اندیشیده‌اید در آنچه می‌کارید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما رویاننده‌ایم؟! (واقعه / ۶۲-۶۳)
۴. آیا اندیشیده‌اید به آبی که می‌آشامید؟ آیا شما آن را از ابر فرو فرستاده‌اید یا ما فروفرستنده‌ایم؟! (واقعه / ۶۸-۶۹)
۵. آیا پاداش نیکوکاری جز نیکوکاری است؟! (رحمن / ۶۰)
۶. به خاطر کفرانی که ورزیده بودند این‌گونه جزایشان دادیم؛ و آیا جز ناسپاس را کیفر می‌دهیم؟! (سبا / ۱۷)

مشاکله

مشاکله - به معنای موافق، نظیر و هم شکل بودن - آن است که وقتی دو چیز همراه هم ذکر شود، از یکی به لفظ دیگری تعبیر شود^۱؛ مانند، تعبیر از کيفر و قصاص به لفظ «سَيِّئَةٌ» در قول خداوند متعال: «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»^۲؛ بی گمان، مقابله به مثل و کيفر دادن، کار زشت و گناه نبوده و حق است؛ اما، سرّ آنکه در قالب «سَيِّئَةٌ» بیان شده، آن است که در مصاحبت «سَيِّئَةٌ» آمده است، فزون بر آن، مقتضای حال آن است که در پاداش زشت کردار، تعبیر به سیئه شود تا در او تأثیر عمیق تری برای دورکردنش از بدی داشته باشد. مشاکله در قرآن و حدیث، نمونه های فراوان دارد و یکی از اسالیب بیان عرب است چنانکه در این بیت از خیاطی تعبیر به طبخ شده؛ چون در مجاورت آن آمده است:

قالوا اقترِحْ شيئاً نُجِدْ لك طَبْخَهُ قُلْتُ اطْبَخُوا لِي جُبَّةً و قميصاً^۳

مشاکلت و مجاورت، باعث تبدیل حروف و اثرگذاری در اعراب نیز می شود؛ چنانکه در «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۴، «سین» به «صاد» تبدیل شده تا با «طاء» در صفت اطباق موافق باشد و در قول خداوند متعال: «يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ و الظَّالِمِينَ أَعْدَاءَ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً»^۵، «الظَّالِمِينَ» توسط فعل مضمر منصوب گردیده تا با «يُدْخِلُ» در فعلیه بودن مطابقت کند.^۶

۱. مشاکله با مجاز تفاوت دارد؛ از آن رو که در آن به علاقه و پیوند میان دو معنی نیاز نیست؛ به خلاف مجاز و به این سبب، از محسنات معنویه شمرده شده که معنی با صورت دیگری غیر از صورت اصلی خود ادا می شود.

۲. شوری / ۴۰

۳. گفتند چیزی بخواه تا برایت خوب بپزیم، گفتیم: برابم جبّه و پیراهنی بپزید!

۴. فاتحة الكتاب / ۶

۵. هرکس را که بخواهد به جوار رحمت خویش درمی آورد؛ و برای ستمکاران عذابی دردناک آماده ساخته

است. (انسان / ۳۱) ۶. زبجاج، اعراب القرآن، ج ۱، ص ۳۷۶ به بعد.

نمونه‌های قرآنی مشاکله

«تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ»^۱

یعنی «غیبک» و «ما عندک» و اطلاق نفس در جانب خداوند سبحان که منزّه از آن است برای هم‌شکل بودن با لفظ همراهش می‌باشد.

«و مَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۲

«الْيَوْمَ نُنَسِّأُكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا»^۳

«قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»^۴

«فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ»^۵

در آیات یاد شده، نسبت دادن مکر، نسیان، استهزاء و مسخره کردن به ذات باری تعالی برای آن است که در مجاورت و پاداش این‌گونه امور از جانب بندگان قرار گرفته است. این تعبیرات سبب افزایش هراس بر دل مرتکبان این امور ناشایست می‌شود.

«فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»^۶

برخورد با تجاوزکار و مقابله به مثل، تجاوز نیست؛ اما، روش عرب بر این است که جزای هرکاری را به نام آن کار می‌نامند.

با تأمل در موارد مذکور، روشن می‌شود که کیفر بدی و پاسخ تجاوز - از نظر شکل ظاهری و اثر - شبیه خود بدی و تجاوز است؛ هرچند بدی و تجاوز نیست. صفاتی همانند نسیان و مکر، گرچه نسبتش به ذات باری تعالی نادرست است، اما نتیجه و شکل ظاهری کیفر خداوند، شبیه آن است؛ از این رو، در سخن نیز به این واژه‌ها تعبیر شده است. بنابراین، بسیاری از این موارد را می‌توان نوعی استعاره نیز دانست که برای هم‌شکلی و مشابهت میان دو فعل، واژه یکی برای دیگری به

۱. آل عمران/ ۵۴

۲. بقره/ ۱۴-۱۵

۳. بقره/ ۱۹۴

۴. مائده/ ۱۱۶

۵. بقره/ ۳۴

۶. توبه/ ۷۹

عاریت گرفته شده است.

این‌گونه مشاکله‌ها را مجاز مرسل نیز می‌توان شمرد که به علاقهٔ مسببیت واژهٔ سبب و منشأ، برای مسبب و نتیجه به کار رفته است.

در نمونه‌های یاد شده، چیزی بطور تحقیق و واقع، در مصاحبت شیء دیگری قرار گرفته بود. گاه ممکن است آن غیر، در لفظ نبوده و در فرض و تقدیر گرفته شود؛ نمونهٔ این مورد، گفتار حق تعالی است: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»^۱ در اینجا از فطرت پاکجوی الهی یا از ایمان به خداوند و آیین پاک اسلام که سبب تطهیر جانها می‌شود، تعبیر به صبغه شده است؛ زیرا، مسیحیان را رسم بر این بوده است که فرزندان خویش را در آب زردرنگی «غسل تعمید» می‌دادند و این کار را سبب تطهیر نوزاد می‌دانستند و از آن پس، او را مسیحی واقعی می‌گفتند. این مسأله به عنوان قرینهٔ حالیه‌ای در این آیات وجود دارد و موجب شده است، برای هم‌شکلی با فعل آنان، از تعبیر صبغه استفاده شود.

نقش مشاکله در فهم قرآن و حدیث

بحث مشاکله، در زمینهٔ تفسیر کتاب الهی و احادیث، بسیار می‌تواند راهگشا باشد؛ همچنان که در آیات ذکر شده مشهود بود. نمونه‌های دیگری را نیز در این زمینه ارائه می‌کنیم:

در آیهٔ کریمه «وَسِبْقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا»^۲ سؤالی مطرح است که چرا از رفتن بهشتیان به سمت بهشت، تعبیر به سوق (راندن) شده است و حال آنکه آنان مشتاق بهشتند و برای بودنشان نیازی به اجبار نیست؟
به این پرسش پاسخهایی داده شده است.^۳ به نظر نگارنده، از طریق مشاکله نیز

۱. رنگ خدایی (بپذیرید)؛ و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است! ۱۹ (بقره/ ۱۳۸)

۲. زمر/ ۷۳ (زُمر جمع زُمره به معنای جماعت، دسته و فوج است)

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۵۴

می‌توان پاسخ داد که چون در آیات گذشته درباره جهنمیان آمده بود: «وَسِبَقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا»^۱ در این آیه نیز که در مقابل آن قرار دارد، برای هم‌شکلی به همان بیان آمده است.

در ذیل آیه «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ»^۲ برخی مفسران، از جمله علامه طباطبایی (ره) می‌گویند: حق کلام این بود که گفته شود: «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَنْ أَعْبُدُ» لکن «مَا أَعْبُدُ» گفته شده تا با قول خداوند متعال: «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» مطابق باشد.^۳ ابو هریره از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ ﷻ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ فَعَلَيْكُمْ مِنَ الْأَعْمَالِ بِمَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمِيلُ حَتَّىٰ تَمِيلُوا.»

نکته سؤال‌انگیزی که در این حدیث وجود دارد، تعبیر ملول شدن نسبت به حق تعالی است که او ملول نمی‌شود، مگر آنکه شما ملول شوید؛ یعنی، اگر شما ملول شوید او هم همان‌گونه خواهد بود.

سیدمرتضی رحمته‌الله در تأویل این وصف، چهار وجه ذکر می‌کند؛ سومین وجه که به نظر نگارنده بهترین وجه است و سایر وجوه، با مقصود روایت سازگار نیست، آن است که خدای تعالی تا هنگامی که از درخواست به درگاه او رنجیده خاطر نشوید، فضل و احسانش را دریغ نمی‌کند. پس کار خداوند، ملالت نامیده شد - با آنکه ملالت نیست - تا دو واژه - در ظاهر - هم‌شکل باشند؛ گرچه در معنی متفاوتند.^۴

۲. کافرون / ۳

۱. زمر / ۷۱

۳. محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲۰، ص ۳۷۴؛ زمخشری دو توجیه دیگر در این‌باره یاد می‌کند: مقصود از «ما» صفت باشد؛ یعنی، لا أعبد الباطل و لا تعبدون الحق یا «ما»، مصدریه باشد؛ یعنی، لا أعبد عبادتکم و لا تعبدون عبادتی. (کشاف، ج ۴، ص ۸۰۹)

۴. امالی المرتضی، ج ۱، صص ۵۵-۵۷



پروہش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی